

تفاوت بین "انسان" و "بشر"

مقدمه

بعضی اصطلاحات را در زبان فارسی به طور یکسان به کار می‌بریم در حالی که ممکن است دارای معانی متفاوتی باشند. مثلاً حیرت و تعجب؛ مخافه‌الله، تقوی‌الله و خشیه‌الله؛ کبیر و عظیم؛ رفیق و صدیق و امثال ذلک. دو لغتی که مشابه هم به کار برده می‌شود "انسان" و "بشر" است که هر دو به آدمی اطلاق می‌شود و در عباراتی که به عنوان مخاطب کلمات مکنونه به کار رفته نیز این دو را مشاهده می‌کنیم.

مطلب جالبی در زمینه تفاوت "انسان" و "بشر" در دو جلد از کتاب‌هایی که توسط محفظه آثار محفل ملی ایران متجاوز از چهل سال قبل به جهت حفظ تکثیر شده درج شده و به حضرت عبدالبهاء منسوب شده است. یکی در مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء شماره ۸۸، ص ۳۳ الی ۳۶ و دیگری در مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۵۵، ص ۲۵۰ به بعد درج شده و قسمتی از آن نیز در مائده آسمانی، ج ۹، ص ۱۲۵ طبع شده است. اما، یکی از قدما که معلوم نیست نامش چیست، در حاشیه صفحه ۲۵۰ مجموعه شماره ۵۵ مرقوم داشته که این سطور از نوشته‌های حاجی میرزا اسدالله اصفهانی است. معلوم نیست چقدر این اظهار نظر صحیح است. به کتاب مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۴، ص ۲۴ نیز مراجعه شود. اما تفاوت این دو واژه بسیار جالب است. اگر "بشر" آن باشد که همه هستند و "انسان" آن باشد که همه باید باشند، توجه به معنا و مفهوم آن می‌تواند بسیار سودمند باشد. در این وجیزه سعی شده آنچه که در متن این نوشته آمده تجزیه و تحلیل شود و ریشه و مأخذ عبارات منقوله روشن گردد.

یعلمون و لا یعلمون در ابتدا با استناد به آیه "هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون" (سوره زمر، آیه ۹)، آمده است، "خداوند عالمیان در کتاب مجید، که فرقان بین حق و باطل و نور و ظلمت و علم و جهل است، به صریح بیان مابین دانایان و جاهلان را فرق و تمیزگذارده؛ یعنی «انسان» را در زمره «یعلمون» و بشر را در سلاک «لا یعلمون» محسوب فرموده." در ادامه آمده است که "انسان را به مقام «عَلَمَةُ الْبِیَان» (سوره رحمن، آیه ۴) مفتخر و بشر را در رتبه «الْصُّمُّ الْبِکْمُ الذِّیْنُ هُمْ لَا یَعْقِلُونَ.» (سوره انفال، آیه ۲۲) در آورده." بنابراین، انسان عالم به حقایق است و بشر جاهل و نادان نسبت به آن است.

در این خصوص حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرمایند، "فامعن النظر حتى ترى البرهان الذي أنزله الرحمن في القرآن «خلق الانسان علمه البيان». ائما البيان عبارة عن الحقيقة الساطعة والأسرار المودعة في حقيقة الانسان تعالى الرحمن الذي خلق هذا التور المبين المؤيد بالفكر والذكر العظيم وأمتازة الله من الكائنات حتى عن الطبيعة التي يعبدونها من دون الله و إذا نظرنا إلى التواميس المرتبطة بها جميع الكائنات في حيز الطبيعة نرى بوضوح البيان أن الإنسان بقانون الطبيعة اسير للسباع الضارية ولكنه بقوة معنوية مودعة فيه ياما اسر السباع الضارية و ياما ذلك و قهر الذئاب الكاسرة و هذا خرق عظيم ايضاً لنواميس الطبيعة و ان الانسان يدع آثار القرون الخالية و الفنون الحاضرة موارث للقرون الآتية و هذا خرق عظيم ايضاً لنواميس الطبيعة... " (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۳۷۲ / مضمون: به دقت نظر کن تا برهانی را که خداوند در قرآن نازل کرده و فرموده انسان را آفرید و بیان را به او تعلیم داد دریابی. عیان عبارت از حقیقت ساطع و اسرار به ودیعه گذاشته شده در حقیقت انسان است. بلندمرتبه است خداوند رحمانی که این نور مبین را که مؤید به فکر و ذکر عظیم است آفرید و او را از جمیع کائنات حتی از طبیعتی که بعضی از خدا روی گردانده آن را پرستش می‌کنند ممتاز فرمود. وقتی به نوامیس مرتبط با طبیعت نگاه می‌کنیم به وضوح می‌بینیم که انسان به قانون طبیعت اسیر درندگان است ولی به قوه معنویه که در او به ودیعه گذاشته شده درندگان را اسیر می‌سازد و ذلیل و مقهور می‌کند و این خرق قانون طبیعت است. انسان آثار قرون گذشته و فنون حاضره را میراثی برای قرون آینده می‌گذارد و این نیز خرق قانون طبیعت است.)

در رساله مدنیّه (ص ۳) از "بیان" به عقل تعبیر شده است: "بدایع حمد و ثنا و جوامع شکر و سپاس درگاه احدیت پروردگاری را سزاست که از بین کافه حقائق کونیّه حقیقت انسانیه را به دانش و هوش، که نیرین اعظمین عالم کون و امکان است، متفخر و ممتاز فرمود ... و این آیت کبرای خداوند بی‌همتا در آفرینش و شرف بر جمله ممکنات سبقت و پیشی داشته و حدیث "اول ما خلق الله العقل" شاهد این مطلب و در صدر ایجاد در هیکل انسانی من حیث الظهور مشخص گردید ... متعالی و مقدس است پروردگاری که فطرت انسانیه را مطلع این فیض نامتناهی فرمود: «الرحمن علم القرآن خلق الإنسان علمه البيان».

انسان به این وسیله به "کتاب مبین" تبدیل می‌شود. جمال مبارک در ابتدای هفت وادی می‌فرمایند، "الحمد لله الذي أظهر الوجود من العدم و رقم على لوح الإنسان من أسرار القدم و علمه من البيان ما لا يعلم و جعله كتاباً مبيناً لمن آمن و استسلم... " (آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۹۲ / مضمون: حمد ثنا

از برای کسی که از عدم صرف وجود را آفرید و بر لوح وجود انسان اسرار ازلی را رقم زد و از بیان آنچه را که نمی‌داند به او آموخت و او را کتاب مبینی برای کسانی قرار داد که ایمان آورند و تسلیم اراده الهی گردند). شاید به همین علت است که شأن انسان به مراتب بالاتر و برتر از سایر کائنات است و لهذا مطابق با شأن و مقام خود باید حرکت کند که حق فرموده است، "حق از برای کنوز مودعه در نفوس آمده؛ نزاع و جدال شأن درنده‌های ارض بوده و هست اعمال پسندیده شأن انسان، تبارک الرحمن الذی علّمه البیان..." (اشراقات، ص ۱۴۱).

کتاب وجود انسان به "بیان" آراسته شده است: "هو الذی أظهر أمره لهداية خلقه و أنزل آیاته إظهاراً لحجته و برهانه و زین دیباج کتاب الإنسان بالبیان بقوله «الرحمن علّم القرآن خلق الإنسان علّمه البیان» (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص ۲ / مضمون: او کسی است که برای هدایت خلقش امرش را ظاهر ساخت و برای اظهار حجّت و برهان آیاتش را نازل فرمود و دیباجه کتاب انسان را به بیان زینت بخشید و فرمود که خداوند قرآن را تعلیم داد، انسان را آفرید و بیان را به او آموخت).

در معنای "بیان" حضرت بهاء الله به حدیثی مروی از امام محمد باقر استناد فرموده‌اند، "روی جابر عن ابي جعفر عليه السلام قال: «يا جابر عليك بالبيان و المعاني؛ فقال عليه السلام أما البيان و هو أن تعرف الله سبحانه ليس كمثله شيء؛ فتعبده و لا تُشرك به شيئاً و أما المعاني فنحن معانيه...» (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص ۸۳). جناب اشراق خاوری آن را اینگونه ترجمه کرده‌اند: "ای جابر بر تو باد که بیان و معانی را ادراک کنی. عرض کرد یا ابن رسول الله مقصود از بیان و معانی که می‌فرمایی چیست. حضرت ابی جعفر فرمود بیان آن است که بدانی خدای را مثل و نظیری نیست و برای او شریکی قائل نشوی و مراد از معانی ما هستیم." (قاموس لوح ابن ذئب، ذیل "روی جابر عن ابی جعفر...یرید ما نریده"). با نقل بیان حضرت عبدالبهاء در توضیح این آیه مبارکه به این قسمت خاتمه داده می‌شود، "القرآن الذی علمه شدید القوى و البیان النازل من الملكوت الأعلى و صحائف آیات ربك التي انتشرت في مشارق الأرض و مغاربها" (مکاتیب، ج ۱، ص ۴۴)

و اما در خصوص بشر که صم بکم و در زمره لایعقلون است، باید گفت اگرچه مشابه این بیان در سوره دیگری از قرآن کریم نیز نازل شده است، اما آیه منقوله از سوره انفال است. اشاره بدان است که انسان، که اشرف کائنات است و به صفات و اسماء الهی مزین، در صورتی که در دام شهوات افتد از حیوان نیز پست تر شود و در دام ظلمت افتد. حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه (ص ۶-۵) می‌فرمایند، "اعظم سعادت سعادت انسانیّه و اوست مُدرک حقائق آیات آفاقیه و انفسیه. اگر سمند همّت بی‌همتا را

در میدان عدل و تمدن جَولان دهد «سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ» (سوره فصلت، آیه ۵۳) و اکبر شقاوت شقاوت بشری است اگر کاهل و مخمود و منجمد و منهمک در شهوات نفسانیّه مانند. در این صورت در درکات اسفل توحش و نادانی از حیوانات مضرّه پست تر افتد: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (سوره اعراف، آیه ۱۷۹)؛ «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ». (سوره انفال، آیه ۲۲)

فقر و غنا

عبارت بعد در نوشته مزبور این است: "انسان را از سعه علم خود غنی فرموده و بشر را ضنک معیشت قسمت داده." (سوره النساء، آیه ۱۳۰)

خداوند بندگانش را مستغنی می فرماید؛ این استغنا شامل جمیع مراتب وجود حقیقی است. غنای زر و سیم سبب کثرت احتیاج می شود. بعضاً تصوّر می شد که مقصود از این آیه این است که در این دور احدی به دیگری محتاج نخواهد بود. حضرت عبدالبهاء آن را مردود می شمارند، "ای احبای الهی معنی «یوم یغنی الله کلاً من سعته» این نیست که متبادر به اذهان است. مقصد این است که آن کنز بی پایان ظاهر و عیان می گردد، کلّ از آن ثروت طافحه بهره مند و مستغنی می شوند نه این که هیچ یک از احباب محتاج دیگری نه. البتّه اطفال شیرخوار فقیر ثدی و پستانند و کودکان محتاج مربیان و جوانان مستفیض از هوشمندان و هوشمندان مستحقّ ارشاد و هدایت مَقْرَبان" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، ص ۶۵)

حضرت بهاء الله نیز به معنای مشابهی اشاره دارند: "بعضی به عنایت رحمن بصرشان مفتوح شده و به لحظات الله در آنچه در انفس ایشان ودیعه گذاشته شده تفرّس می نمایند و آثار قدرت الهیّه و بدایع ظهورات صنّع ربّانیّه را در خود به بصر ظاهر و باطن مشاهده می نمایند و هر نفسی که به این مقام فایز شد به یوم یغنی الله کلاً من سعته فایز شده و ادراک آن یوم را نموده و به شأنی خود را در ظلّ غنای ربّ خود مشاهده می نماید که جمیع اشیا را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده در خود ملاحظه می نماید بلکه خود را محیط بر کلّ مشاهده کند لو ینظرُ ببصر الله. و اگر نفسی از این نفوس به ثبوت راسخ متین در امر الله قیام نماید هرآینه غلبه می نماید بر کلّ اهل این عالم." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۸۲-۱۸۳)

و اما "ضنک معیشت" در سوره طه، آیه ۱۲۴ ذکر شده است. در این آیه مبارکه اعراض از خداوند را سبب تنگ شدن روزی دانسته است. لغت "ضنک" بنا به اظهار "بهاء الدین خرّمشاهی" معرّب واژه "تنگ" فارسی است (قرآن کریم، ترجمه بهاء الدین خرّمشاهی، ص ۳۲۰). بعضاً معتقدند که مقصود از آن "تنگی قبر" است. (همان). با توجّه به این که حضرت عبدالبهاء این وضعیت را در مقابل آن

استغنائی که تشریح شد قرار داده‌اند، تنگی معیشت عبارت از بی‌نصیبی از علوم و حکم ربّانی در نفوسی است که از حضرتش اعراض نموده‌اند. حضرت عبدالبهاء در مقام مقایسه ثابتین و متزلزین می‌فرمایند، "اذا صدح الوراق فی ریاض البقاء و غنت حمامة القدس فی غیاض الکبریاء و سطعت انوار التّأیید فی قطب السماء و اشرفت مصابیح التّوحد فی زجاجات الاصطفاء و مهّدت الطرق و استقامت السبل و نفخ فی صور الانجذاب و نقر فی ناقور الحیاة و صال جنود الملکوت الابهی و جال خیل ملائکة الملائع الاعلی و خفق علم المیثاق و انتشر شرع العهد و الوفاق یومئذ تری الثابتین فی جنة النعیم فی ظلّ ممدود و مقام محمود و عطاء مشهود و تری المتزلزین فی ظلّ یحوموم و مقام مشئوم و ضنک و غموم و خسران الی یوم یبعثون." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۲۳۱ / مضمون: زمانی که ورقا در باغ بقا چهچهه زند و حمامه قدسی در بیشه‌های کبریا به ترنم پردازد، و انوار تأیید در وسط آسمان بتابد و چراغ‌های توحید در زجاج انتخاب اشراق کند و راه را آماده نماید و طریق را درست نماید و در صور انجذاب بدمد و در ناقور حیات بدمد و جنود ملکوت ابهی هجوم آورد و گروه ملائکه ملاً اعلی جولان دهد و بادبان عهد و وفاق گسترده گردد، در آن روز ثابتین را در جنت نعیم در سایه ممدود و مقام محمود و عطاء مشهود بینی و متزلزین را در سایه سیاه و مقام شوم و تنگی و غموم و زیان تا روزی که مبعوث گردند مشاهده نمایی.)

شراب و زقوم

عبارت بعدی آن است که، "انسان را شراب طهور نصیب فرموده و بشر را زقوم جحیم مقرر داشته." اشاره به آیه ۲۱ از سوره انسان (یا دهر) است. در واقع این آیه به ابرار اشاره دارد که از "کأس کان مزاجها کافوراً" و "عیناً یشرّب بها عبادالله" (آیه ۵) می‌نوشند. اینها ساکنان نعیمند که "سقاهم ربهم شراباً طهوراً". حضرت عبدالبهاء در شرح حال جناب آقا میرزا مهدی کاشانی این دو آیه را به هم می‌آمیزد و به تقرّب به درگاه الهی نسبت می‌دهند، "این ذات مکرم بین خلق محترم بود ولی در سبیل محبت الله بی‌نام و نشان گشت و انواع بلایا و رزایا تحمّل نمود و هیچ وقت شکوه ننمود راضی به قضا بود و راه تسلیم و رضا می‌پیمود مشمول نظر عنایت بود و در درگاه کبریاء مقرب لهذا از بدایت حیات تا نهایت بر حالت واحده مستغرق بحر رضا بود و ربّ ادرکنی ادرکنی می‌گفت تا آن که به جهان پنهان صعود نمود * عطر الله مشامه بنفحات القدس فی الفردوس الاعلی و سقاه شراباً طهوراً فی كأس کان مزاجها کافوراً" (تذکرة الوفا، ص ۱۵۱).

در تاریخ نبیل مشاهده می‌کنیم که حضرت ربّ اعلی موقعی که لیوان نقره‌ای را از شربت پر کرده به جناب سید کاظم رشتی عنایت می‌فرمایند، همین آیه را تلاوت می‌کنند و این سقایه شدن بنده مقرب

(جناب سید کاظم) به دست ربّش (حضرت ربّ اعلی) در لیوان نقره (که در کتاب قرآن به دستبندهای نقره اشاره شده است (حلّوا أساوراً من فضّة و سقاھم ربّهم شراباً طهوراً).

حضرت عبدالبهاء این نوشاندن شراب طهور توسط ربّ را به روز اول رضوان نسبت می دهند و در مناجاتی که در این یوم از قلم مبارک صادر شده می فرمایند، " فامتلاً قلب احبائک فرحاً و سروراً و انجذبوا بنفحاتک طرباً و حبوراً فقاموا علی ثنائک شوقاً و توقاً و سقاھم ربّهم شراباً طهوراً و لک الحمد یا الھی علی ما انعمت و لک الشکر یا منائی علی ما اکرمت و لک المنّ یا محبوبی علی ما اعطیت. " (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۷)

و اما زقوم جحیم (سورة الدخان، آیه ۴۳ / سورة الواقعة، آیه ۵۲)؛ زقوم در لغت عبارت از درخت و درختچه ای است بیابانی از تیره سنجدها که برگ آن زخم را بهبودی و تیرگی رنگ روی را جلا می بخشد. از این درخت روغنی گرفته می شود که منافع طبّی بسیار دارد (فرهنگ لاروس). اما از لحاظ اعتقاد دینی، درختی با میوه ای تلخ در دوزخ است و مجازاً به درختی که میوه تلخ می دهد نیز می گویند (فرهنگ سخن) و خوراک دوزخیان است (فرهنگ معین). در سورة واقعه به گمراهان وعده می دهد که خورندگان از درخت زقوم هستند و در سورة دخان گوید که شجره زقوم خوراک هر گناهکاری است.

در امر مبارک زقوم خوراک ناقضین میثاق است: "حال طیور لیلی از حفرات شبهاست فریاد برآرند که نور حقیقت معدوم شد و آثار موهبت حضرت احدیّت مفقود گشت بساط رحمانی منظوی گردید و خیمه الهی از بن برفتاد نسیم موهبت مقطوع شد و پرتو شمس هدایت مظلم و تاریک گشت آفاق از اشراق محروم شد و بر شرق و غرب چون قلوب آن حزب بی ادب ظلمت شب مستولی گشت گلشن الهی گلخن ظلمانی شد و جنت ابھی خارستان جسمانی گردید نعوذ بالله من ذلک. کوراند و کران؛ گنگانند و بی خردان خراطین زیر زمین اند و کرم مهین اسفل سافلین؛ از جهان روشن علّین خبری ندارند و از سپهر برین رحمة للعالمین اطلاعی نیافته اند در طبقات سفلی های و هوی و حرکتی دارند و از کثافات شبهاست فیض و برکتی جویند. این است رزق مقسوم اهل شجره زقوم فلیملئوا منه البطون هذا جزائهم بما نقضوا میثاق الحيّ القيوم" (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۱۲۷).

تفاوت میان نفوسی که در طریق حق قدم بر می دارند و نفوسی که اسیر هوی و هوسند، در ثمره اعمالشان و مکافاتشان مشهود می گردد. اولی از شجره حیات بهره می برد و دیگری میوه زقوم نصیبش می شود: " ایام بگذرد عمر بسر آید و هیچ حالتی نپاید. اما فرق است میان نفوسی که ایام خویش را به هوی و هوس نفسانی منتهی نمود و نفوسی که مدت حیات را وقف اشدّ صدمات در سبیل ربّ الآیات

فرمود . این رح عظیم یافت و آن به خسران مبین افتاد این از شجره حیات ثمره نجات چید و آن از باغ آمال میوه زقوم یافت این مزرعه برکت آسمانی دید و از آن ارض جرزه گیاه ناکامی روئید، هل یستوی الرابحون و الخاسرون ام يتعادل الفائزون و المحرومون؟ لا والله المخلصون هم الممتازون. " (منتخباتی از مکاتیب، ج ۳، ص ۵۳)

این واژه به صورت مثل نیز در آمده است، گو این که باز هم در ارتباط با ثمره افعال انسانی است. حضرت عبدالبهاء در مقام مقایسه عدم اختیار حیوان و مختار بودن انسان می فرمایند، "اما انسان که اشرف کائنات ذی روح است و متحرک به اراده و مؤید به عقل و هوش لهذا باید در جمیع کمالات فائق بر کائنات باشد و اگر از این موهبت محروم بغایت مقدوح و مذموم و بدترین نوع حیوان، اولئک کالأنعام بل هم أضلّ سبیلا. زیرا موهبت پروردگار را به هدر داده و مانند شجره زقوم ثمر تلخ بار آورده. هیچ کائنی از کائنات مواهب الهیه را از دست ندهد جز انسان که جواهر بواهر الطاف بی پایان را از دست دهد و از نادانی به دام و شست افتد. اینست که در آیه مبارکه میفرماید لقد خلقنا الإنسان فی أحسن تقویم ثمّ ردناه أسفل سافلین." (منتخباتی از مکاتیب، ج ۳، ص ۱۰۵)

در مقام مقایسه مؤمنین و مؤمنات نیز همین اصطلاح به کار رفته است: "ای ورقه زکیه الیوم نساء و آنسات ارض کلّ در ظلّ شجره زقوم ساکن و به ظلّ یحموم ساعی. هرچند حال معلوم و واضح نیست بلکه مستور و مکنون، ولی عنقریب واضح و لائح گردد. چون این درخت شکوفه و برگ نماید و حقیقت خویش را ظاهر کند و گوهر به بار آرد. ولی تو در ظلّ شجره طوبائی و در سایه سدره منتهی" (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۳۴۷)

در مقامی نیز هر سایه ای را دود سیاه می دانند جز ظلّ خداوند و هر درختی را زقوم محسوب می دارند جز درخت ملکوت: "یا من استجار من الأغیار إلى ربّه المختار أعلم أنّ کلّ ظلّ یحموم إلا ظلّه الظلیل و کلّ ثمر زقوم إلا فاکهه جنّة ملکوته العظیم و دون کلّ باب خیبة الآمال إلا باب رحمته المفتوح علی وجوه اهل السّموات و الأرضین." (همان / مضمون: ای کسی که از اغیار به پروردگار مختار پناهنده شده ای؛ بدان که هر سایه ای دود سیاه است مگر سایه گسترده او و هر میوه ای تلخ است مگر میوه های جنّت ملکوت عظیم او و هر بابی نویدی و یأس است مگر باب رحمتش که به روی اهل آسمان و زمین باز است.)

جایگاه انسان و بشر

"انسان را «علی سرر متقابلین یطوفون علیهم ولدان مخلصون باکواب معلوم و المعارف و قواریر الحکم و الحقائق» جالس نموده و بشورا «علی حفرة الجحیم و درکات الجهیل یشریون ماء الحقد و الحسد و یأکلون لحم البغض و العند» مستقر نموده."

سُرر مَوْضُوتَه مُتَكِنِّینَ عَلَیْهَا مُتَقَابِلِینَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وَالدَّانُ مُخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِیقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِینٍ اشاره به سوره واقعه، آیه ۱۸ / سوره الدهر، آیه ۱۵ به بعد - این عبارت در واقع ترکیبی از چند آیه است. در آیه ۱۸ سوره واقعه در باره مقربان درگاه الهی که در "جنات نعیم" هستند آمده است: "علی سُرر مَوْضُوتَه مُتَكِنِّینَ عَلَیْهَا مُتَقَابِلِینَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وَالدَّانُ مُخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِیقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِینٍ." (بر سریرهای بافته از زر و جواهر تکیه زندگاند رو به روی یکدیگر؛ می گردند بر ایشان پسران جاودانیان با قدح ها و ابریق ها و جامی از شراب جاری). در سوره دهر درباره ابرار که در بهشت به سر می برند مفاهیمی مشابه ذکر شده است: "متکینین فیها علی الأرائک... یطاف علیهم بانیة من فضة و اکواب کانت قواریر؛ قواریر من فضة قدرها تقدیرا و یسقون فیها كأساً کان مزاجها زنجیلا عیناً فیها تُسَمَّى سلسیلا و یطوف علیهم ولدان مخلصون" (آیات ۱۵ به بعد - مضمون: تکیه زندگان در آن بر سریرها ... به گردش در آورده می شود بر ایشان ظرف هایی از نقره و قدح هایی که باشند آبگینه ها؛ آبگینه ها که باشند از نقره و اندازه گرفته اند آنها را اندازه گرفتنی و آشامانیده می شوند در آن جامی را که باشد مزاجش زنجیل؛ چشمه ای در آن به نام سلسیل و گردش می کنند بر ایشان پسران جاودانی...).

در آثار مبارکه به "کأس کان مزاجها کافور" که نصیب ابرار می شود و کنایه از اقبال و ایمان آنها است، اشاره شده است. در لوحی حضرت عبدالبهاء به یکی از احباء، که قبل از اظهار امر پی به مقام حضرت بهاء الله برده بود، می فرمایند، "فانک شربت كأس الّتی مزاجها کافور من ید عطاء ربک قبل أن یُنْفَخُ فی الصّور و یرتفع صوت السّافور و الأعین محجوبة عن تلك الطلعة اللامعة المجللة بالنور" (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۴۱۵ / مضمون: پیش از آن که در صور دمیده شود و صوت شیپور بلند شود و چشم ها از مشاهده آن طلعت نورانی محجوب بود، تو از دست عطاء پروردگارت شربتی نوشیدی که طبع و کیفیتش از چشمه بهشتی کافور است). در الواح دیگر نیز به معنای ایمان استفاده شده است (نگاه کنید به مأخذ فوق، صفحات ۴۱۶ و ۴۱۷)

و اما درباره بشر، یعنی کسانی که متزلزل هستند، ذکر کرده اند که در حفرة جهنم و درکات جهل و نادانی سکونت دارند و آبی که می نوشند حقد و حسد است و غذای آنها گوشت بغض و عناد. در واقع

تمثیلی است که افراد بشر، تحت تأثیر نفس اماره روضه قلب را به حقد و حسد می‌آیند و بغض و عناد تمام وجودشان را فرا می‌گیرد.

در آثار اسلامی غذای اهل جهنم را با اصطلاحات گوناگون بیان می‌کنند. در سوره مَزْمَل، آیه ۱۲ و ۱۳ درباره "منکران متنعم" آمده است که از برای آنها، "إِنَّ لَدِينَا ... وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا" (بی‌گمان نزد ما ... غذایی غصه‌دار و عذابی دردناک است) از این غذا با اصطلاح "ضریع" نیز یاد شده است: "لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ." (سوره غاشیه، آیات ۶-۷ / مضمون: خوراکی غیر از خارخشک زهردار ندارند که نه فریه گرداند و نه گرسنگی را چاره کند).
در آیه دیگر از "غسلین" یاد کرده است: "وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِيْنٍ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ" (سوره حاقه، آیات ۳۶ و ۳۷ / مضمون: و نه خوراکی به جز زردابه که آن را جز خطاکاران نمی‌خورند).
قبلاً اشاره شد که در سوره واقعه و سوره دخان به زقوم اشاره شده که غذای اهل جهنم است.

رحیق مختوم برای انسان و خمول و خمور برای بشر

"انسان را «رحیق مختوم سلسبیل مکتوم» عطا فرموده و بشر را شرور و خمور و خمول مقرر داشته.

جام می و خون دل هریک به یکی دادند*** در دائرة قسمت اوضاع چنین باشد."

رحیق مختوم، یا شراب سر به مهر، عبارت از حقایق مکنون در آثار الهیه است که حبّ الهی را به نوع انسان انتقال می‌دهد و او را سرمست می‌سازد. عبارت "يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيْقٍ مَخْتُومٍ" در سوره مطففین، آیه ۲۵ ذکر شده و در وصف اهل بهشت است. این آیه یادآور بیان حضرت بهاءالله است که می‌فرمایند، "گوشه میخانه محبت الهی آرامگاه منزل جان است. زیرا که جان رفیق لطیف جز در هوای جانان طیر ننماید و غیر محفل دوست مقری نیابد. و شکر این ساقی خمر بقا را باید در جمیع اوقات به تمام جان و روان قیام و اقدام نمود و معنی این شکر شکری است که گوش را از استماع چنگ و بریط ظاهری پاک سازد تا از نواهای قدس معنوی ادراک نماید و چشم را از ملاحظه جمال ظاهره مکدره منع نماید تا از مشاهده جمال هویه نصیب بردارد..." (لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۷۴)

حضرت عبدالبهاء در لوحی این شعر را آورده چنین می‌فرمایند: "... باری حضرت بی چون این

بندگان درگاه احدیتش را به جهة عیش و عشرت و ناز و نعمت و آسایش و راحت نیافرید:

جام می و خون دل هریک به کسی دادند در دائرة قسمت اوضاع چنین باشد

یکی را همدم گل و لاله و ساغر و پیاله نمودند و یکی را مونس آه و ناله. یکی را پیمانۀ سرشار بخشیدند و دیگری را چشم اشکبار. لیلی را غمزۀ دلسوز دادند و مجنون را آه جگرسوز. پس معلوم شد که نصیب عاشقان روی دوست تیر جفا است نه دُرّ عطا؛ جام بلاست نه جای صفا؛ سوختن است نه آسودن..." (بشارة النور، ص ۲۲۸)

در مقابل، بشر به خمرهای فانی روی می آورد که جز کسالت و خمودت چیزی در بر ندارد. به بیان حضرت بهاء الله، "از خمر بی مثال محبوب لایزال چشم مپوش و به خمر کدرۀ فانیه چشم مگشا. از دست ساقی احدیۀ کوّوس باقیه برگیر تا همه هوش شوی و از سروش غیب معنوی شنوی. بگو ای پست فطرتان از شراب باقی قدسم چرا به آب فانی رجوع نمودید." (کلمات مکنونه فارسی، فقره شماره ۶۲)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "هو الأبهی ای مخمور خمر محبت الله قومی از بادۀ خُلاّری پر نشئه و سرورند لکن در بامداد در خمار و فتورند حزبی از خمر غرور مخمورند عاقبت مضرور و محرومند جمعی از صهبای محبت الله در شور و نشورند و از بادۀ معرفت الله در سرور و حبور این نشئه نشوۀ باقیه است و این سرور و شادمانی از ورود در حدائق الهیۀ پس اگر سرور باید از آب کثیف نشاید و اگر سکر و نشئه مطلوب از خمر الهی و بادۀ رحمانی مطلوب و مقبول آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار جمیع نفوس را وصیّت نمائید که با وجود آنکه جام باقی و خمر الهی میسر هیچ فطرت پاکی به این آب فانی منتن میل می نماید لا والله عبدالبهاء عبّاس (شماره ۱۳، حضرت عبدالبهاء ص ۸)

عرفان و حرمان

"انسان را نور عرفان عطا فرموده و بشر را ظلمت حرمان. انسان را به اشراقات آفتاب ایمان منور نموده و بشر را به غیوم تیره انکار مکدر داشته؛ انسان را به خلعت عرفان جمالش مخّلع نموده و بشر را در پس پردۀ غیب منتظر داشته."

برای رسیدن به عرفان حق باید جمیع حجبات را سوخت و از حبّ و بغض دوری جست زیرا حبّ به جهتی ممکن است او را از رسیدن به مقصود باز دارد و بغض نیز همین تأثیر را می تواند داشته باشد. جمال قدم در بدایت کتاب ایقان می فرمایند، "سالکین سیل ایمان و طالبین کوّس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئون عَرَضیّه پاک و مقدّس نمایند. یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنون متعلّقه به سبحات جلال و روح را از تعلق باسباب ظاهره و چشم را از ملاحظۀ کلمات فانیه و متوکّلین علی الله و متوسّلین الیه سالک شوند تا آن که قابل تجلیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محل

ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند. زیرا که اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حق و اولیای او قرار دهد هرگز به رضوان معرفت ربّ العزّه داخل نشود و به عیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز نگردد و هرگز به سرمنزل بقا نرسد و از جام قرب و رضا مرزوق نگردد.

در همان کتاب مبین، جمال قیوم در شرایط شخص مجاهد می‌فرماید، "دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شَبَحِیّه و صُورِ ظَلِیّه مقدّس گرداند به قسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبدا آن حبّ او را به جهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید. چنانچه الیوم اکثری به این دو وجه از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده‌اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان می‌چرند." (ایقان، طبع مصر، ص ۱۴۹)

معنای واقعی وعود

در عبارت بعد به نکته ظریفی اشاره شده است: "انسان را به آیه "قد قضت العلامات کلّها" واقف نموده و بشر را به حجاب "هل القیامة قامت؟" محتجب."

جمال ابهی در لوحی، خطاب به جناب حاجی محمدابراهیم مبلغ، درباره ظهور علائم قیامت، این عبارت را نازل فرموده‌اند، "قد قضت العلامات کلّها إذ أخرجنا يد القدرة من جیب العظمة و الاقتدار" (کتاب مبین، خط زین المقرّبین، ص ۲۳۲). این لوح مبارک عیناً در لوح اشراقات (مجموعه اشراقات، ص ۶۷ به بعد) و لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص ۹۶ به بعد نیز عیناً نقل شده است. جمال قدم پیش از نقل این آیات خطاب به ابن ذئب می‌فرمایند، "یا شیخ از هر جهتی از جهات عباد اعتراضاتی نموده‌اند که قلم از تحریر آن استغفار می‌نماید. مع ذلک نظر به رحمت کبری جواب علی قدر مراتب ناس داده شد که شاید از نار نفی و انکار به نورا ثبات و اقرار منور گردند. انصاف کمیاب و عدل مفقود. از جمله این آیات محکّمات در جواب بعضی از ملکوت علم الهی ظاهر و نازل یا ایّها المتوجّه الی انوار الوجه..."

جمال قدم در این آیات به یکایک وعود، به شکل سؤالی از سوی اهل تردید، اشاره فرموده تحقّق حقیقی آنها را بر می‌شمارند و البته تأکید دارند که سقوط ستارگان به صورت ظاهر ظاهر هم رخ داده است. در میان این وعود یکی هم قیام قیامت است که اهل تردید سؤال کردند که آیا قیامت هم واقع شد، جمال قیوم در جواب فرمودند، "بل القیوم بملکوت الآیات" (نگاه کنید به کتاب مبین، خط زین المقرّبین، ص ۲۳۱)

مفاهیم و ارقام

عبارت بعدی به مفهوم حقیقی و ارزش رقومی کلمه مستغاث اشاره دارد: "انسان را به عرفان کلمه مستغاث و غیاث عارف نموده و بشر را در پس شماره اعداد و علامات معوق و معطل داشته؛ انسان را به تمسک به عهد و میثاق ثابت و مستقر نمود و بشر را به نقض و وهن و اهمال و تأویل و تخدیش مهیا نمود."

اشاره هیکل مبارک به معنی واقعی "مستغاث" است که در آثار حضرت اعلیٰ عزّ نزول یافته است. در بیان، باب شانزدهم، واحد دوم نازل شده است: "وصیت می‌کنم کلّ اهل بیان را که اگر در حین ظهور من یظهره الله کلّ موفق به آن جنت اعظم و لقای اکبر گردید طوبی لکم ثمّ طوبی لکم. و الاّ اگر شنیدید که ظهوری ظاهر شده به آیات قبل از عدد اسم الله الاغیث که کلّ داخل شوید و اگر نشده و به عدد اسم الله المستغاث منتهی شده و شنیده‌اید که نقطه ظاهر شده و کلّ یقین نکرده‌اید رحم بر انفس خود کرده و کلّ به کلیه در ظلّ آن نقطه ظاهره که کلّ داخل نشده‌اید مستظلّ گردید..." و در باب هفدهم از واحد دوم می‌فرمایند، "چه بسا ناری را که خدا نور می‌کند به من یظهره الله و چه بسا نوری را که نار می‌فرماید به او و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کلّ داخل شوند، احدی در نار نمی‌ماند و اگر الی مستغاث رسد و کلّ داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند الاّ آن که کلّ مبدل به نور می‌گردند و همین فضل را از من یظهره الله طلب نموده که این است فضل اعظم و فوز اکبر که مثل امم باقیه نمانده مثل حروف انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عند الله و ایشان هنوز منتظر من یأتی اسمه احمد باشند..."

حضرت بهاء الله درباره عدم تمسک اهل بهاء به کلماتی مانند "مستغاث" و اقبال آنها به من یظهره الله می‌فرمایند: "سبحان الله بعضی لفظ مستغاث را حجاب نموده‌اند و به آن کلمه خلق را از حق منع کرده‌اند. مع آن که ذکر مستغاث هم از بیان است. می‌فرماید به بیان از سلطان و منزل او محروم نمانید و از آن گذشته می‌فرماید، چه، کسی عالم به ظهور نیست غیر الله؛ هر وقت شود باید کلّ تصدیق به نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی به جای آرند. امروز اهل بهاء در ظلّ سراق عظمت و عصمت حقّ جلّ جلاله مقرر یافته‌اند و از برای خود مقام گزیده‌اند؛ به استقامتی ظاهرند که شبه و مثل نداشته و ندارد. فی الحقیقه هر بصیری متحیر است و هر خبیری متعجب؛ چه که در این ظهور اعظم ظاهر شده آنچه که از اوّل ابداع الی حین ظاهر نگشته. آفتاب قدرت امام وجوه مشرق و بحر علم ظاهر و سماء فضل مرتفع. مع ذلک به ادله و برهان عباد را به افق ظهور دعوت می‌نماییم که شاید محروم نمانند..." (مجموعه اشراقات، ص ۳۷).

و در بیان دیگری از قلم اعلی نازل، "الیوم بیان و دون آن معلّق به قبول است و بعضی به لفظ مستغاث از فرات رحمت الهی و دریای حکمت صمدانی محرومند. بگو ای غافل های عالم، این لفظ هم از بیان بوده، استدلال به آن، به قول نقطه، جائز نه، قوله تعالی، «ایاک ایاک آن تحتجب بما نُزل فی الیوان.» مکرر فرموده از بیان و آنچه در اوست خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم نمایید و بعد از ذکر مستغاث می فرماید اگر در این حین ظاهر شود من اول عابدینم و در مقام دیگر می فرماید، «چه، کسی عالم به ظهور نیست غیرالله. هر وقت شود باید کلّ تصدیق به نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی را به جا آورند.» بعضی آگاه نبوده و نیستند. بگو ای عباد تا وقت باقی جهد نمایند شاید فائز شوید به آنچه که از برای آن از عدم به وجود آمده اید." (همان، ص ۹۹).

حضرت ولی امرالله می فرمایند، "در دو سال اخیر حیات مبارک حضرت که بتمامه در سجن چهریق مصروف گردید از قلم آن سید امم لوح حروفات بافتخار جناب دیان نازل شد و در بادی امر چنین تصوّر میرفت که مراد از نزول لوح مذکور بیان مسائل مربوط به حکمت و معرفت الهیه است ولی بعداً معلوم و محقق گردید که منظور مبارک از یک طرف تبیین حقیقت مستغاث و از طرف دیگر اشاره به نوزده سنه ای است که بین ظهور آن حضرت و اظهار امر من یظهره الله فاصله خواهد بود" (قرن بدیع، ص ۸۶).

همچنین می فرمایند، "از لوح حروفات که از کلک اطهر حضرت اعلی به افتخار جناب دیان در چهریق نازل و در آن لوح مقدّس حقیقت "مستغاث" تبیین و تشریح گردیده منظور اشاره به قرب ظهور آن مظهر احدیه بوده و وعده لقا و فیض جمال کبریا هم که به ملاً باقر حرف حیّ عنایت گشته مراد تشرف به ساحت مقدّس جمال قدم جلّ اسمه الاعظم می باشد" (قرن بدیع، ص ۱۶۵).

حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابه های مبارکه می فرمایند، "شرایط قیامت به نصّ مبارک حضرت اعلی روحی له الفدا در طرفه العین گذشت، یعنی پنجاه هزار سال در یک دقیقه منقضی شد و جمیع این وقایع عظمی و شروط یوم قیامت مجری گردید. با وجود این اهل بیان می گویند که شرط ظهور من یظهره الله این است که باید دو هزار سال بگذرد، چون که دو هزار سال نگذشته است، پس جمال مبارک بر حق نیستند و نفوسی که خود مقرر و معترفند آن پنجاه هزار سال در طرفه العین گذشت و وقایع عظیمه قیامت تحقق یافت، انکار می کنند که نمی شود عدد مستغاث در نوزده سال منقضی شود. فاعتبروا یا اولی الأبصار. ببینید که بی انصافی به چه درجه است و نادانی تا چه حدّ و خداوند در صریح قرآن می فرماید که دو نفخه پی در پی است و حضرت اعلی روحی له الفدا جمیع حجبات خلق را خرق فرموده

و از برای ظهور من یظهره الله شرطی قرار ندادند و فرمودند که اگر امروز ظاهر شود فأنا أول العابدین و بنص صریح می فرماید ایاک ایاک أن تحتجب بالواحد البیانی أو بما نُزل فی البیان. با وجود این اهل بیان گویند که در بیان ذکر مستغاث است. واحد بیان ذات مقدس حضرت اعلی و هجده حروف حی است. با واحد بیانی از من یظهره الله محتجب مشو. حال اهل بیان به مرآت از شمس حقیقت محتجب شده اند" (ایام تسعه، ص ۱۶-۱۱۵).

برای اطلاع بیشتر درباره این قضیه و استدلال های اهل بهاء نگاه کنید به مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۱۴ و ۲۵۱؛ مائده آسمانی، ج ۴، ص ۳۱؛ منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۵۵؛ یادنامه مصباح منیر، ص ۴۰۲؛ اقتدارات، ص ۵۳؛ رحیق مختوم، ج ۲، ذیل "مستغاث العالمین"؛ کتاب "حضرت باب"، تألیف محمد حسینی، صص ۹۲۰ به بعد، ص ۸۷۱، ص ۸۸۳-۸۸۴ و ۸۸۹. مقاله ای نیز به قلم دکتر محمد افنان در دفتر دوم سفینه عرفان، ص ۱۹۵ الی ۲۰۴ درج است.

مقام انسان

در عبارت بعد به چند مورد از مقاماتی که خداوند به انسان عنایت فرموده اشاره دارد: "انسان را به خلعت خلافت "إنا جعلناک خلیفة" سرافراز فرموده و به تاج کرامت "خلق الله الآدم علی صورته" متباهی؛ انسان را مسجود ملک نمود و بشر را مردود فلک فرمود؛ انسان را وارث میراث نبوت و حکمت فرمود و بشر را مستغرق بحر حسرت و غفلت و نکبت نمود."

موضوع خلیفة اللهی انسان در آیه ۲۶ سوره ص قرآن کریم تصریح شده است. اما، مقام خلیفة اللهی مقام انسان کامل است. انسان ثمره خلقت است و انسان کامل اشرف بر جمیع و محل تجلی الهی است. حضرت عبدالبهاء در این خصوص می فرمایند، "ذات احدیت مستجمع جمیع کمالات است و از این مقام یک تجلی بر حقیقت انسانی کرده یعنی شمس حقیقت اشراق در این آئینه نموده این است که انسان مرآت تامه ای مقابل شمس حقیقت است و جلوه گاه او است. تجلی کمالات الهیه در حقیقت انسان ظاهر است این است که خلیفة الله است رسول الله است. اگر انسان نباشد عالم وجود نتیجه ندارد؛ چه که مقصد از وجود ظهور کمالات الهیه است لهذا نمی شود که بگوئیم که وقتی بوده که انسان نبوده؛ منتهی این است که این کره ارضیه نبوده ولی این مظهریت کامله از اول لا اول الی آخر لا آخر بوده و این انسان که گوئیم مقصد هر انسان نیست مقصد انسان کامل است؛ زیرا اشرف عضوی در شجره ثمره است و مقصد اصلی او است اگر شجره ثمره نداشته باشد مهمل است" (مفاوضات، ص ۱۵۰)

موضوع خلقت انسان به صورت و مثال الهی اشاره به آیه تورات است که می‌گوید، "و خدا گفت آدم را به صورتمان و موافق شبیهمان بسازیم ... پس خدا آدم را به صورت خود آفرید؛ او را به صورت خدا آفرید" (سفر پیدایش، باب اول، آیه ۲۶). حضرت عبدالبهاء کراراً به این آیه استناد فرموده‌اند. در بیانی می‌فرمایند، "انسان مرکز سنوحات رحمانیه گردد و مظهر «لنعلمنّ الانسان علی صورتنا و مثالنا» شود و آن نتیجه عالم انسانی است" (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۳۶).

موضوع مسجود شدن انسان نیز اشاره به داستان خلقت انسان است که خداوند به ملائکه فرمود به او سجده کنند. همه سجده کردند الا شیطان. نگاه کنید به قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۴؛ سوره اعراف، آیه ۱۱؛ سوره اسراء، آیه ۶۱؛ سوره کهف، آیه ۵۰؛ سوره طه، آیه ۱۱۶. از آنجا که این بحث قبلاً مطرح شده، جهت جلوگیری از اطناب، از بیان مطلب صرف‌نظر می‌شود.

مبحث مردود شدن بشر از فلک اشاره به رانده شدن شیطان از بارگاه الهی و نیز هاروت و ماروت از درگاه خداوند است. در خصوص هاروت و ماروت، حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، "ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرب الهی بودند. از غایت تقدیس به ملک موسوم گشتند. به اراده محیطه از عدم به وجود آمدند و در ملکوت سموات و ارض ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور و به شأنی عندالله مقرب بودند که لسان عظمت به ذکرشان ناطق بود تا به مقامی رسیدند که خود را اتقی و اعلی و ازهد از کلّ عباد مشاهده نمودند. بعد نسیمی از شطرا متحان وزید و به اسفل نیران راجع شدند" (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۳۱).

و اما موضوع میراث نبوت که نصیب انسان می‌شود؛ در لوحی حضرت عبدالبهاء درباره ولد بکر می‌فرمایند، "ولد بکر در جمیع شرایع الهیه اختصاص داشته؛ به کتب تورات و انجیل و همچنین احادیث مرویه سابقه مراجعت نمایید ... تا واضح شود که در جمیع شرایع الهیه ولد بکر امتیازات فوق‌العاده داشته حتی میراث نبوت تعلق به او داشت تا چه رسد به زخارف دنیا..." (امر و خلق، ج ۴، ص ۲۱۶)

عهد و میثاق الهی

در عبارت بعدی، مقصود از کلیه این موارد را وفای انسان به عهد و میثاق الهی ذکر کرده و چنین آورده است، "انسان را منبع علوم و حکمت و معدن فتوت و شجاعت و مخزن همت و غیرت و مظهر آداب و تربیت فرمود تا چون آفتاب جمال در ظلّ غمام مستور گردد، انسان زادگان چون اقمار منیره و انجم درخشنده در سماء امر متلائماً و نوار گردند و به قوت نورانیت چنان یکدیگر را متعاضد و متساعد شوند که نه از غمام اثری و نه از ظلل خللی بر اشراق شمس احدیت وارد آید تا اشعه آفتاب عهد چنان غیب و

شهود وجود را روشن و منور نماید که از عدم و نقض و نفی جزاسمی و حرفی نماند. استغفرالله عن ذلك؛ اگر اشراق آفتاب عهد، که مرادف با وجود است و امروز مصطلح از وجود نزد اهل بهاء، آفتاب عهد است بر لفظ عدم و نقض و نفی نمی‌شد، هرگز به قمیص هستی عارض موجود نبود. فتعالی عن ذلك علواً کبیراً. امروز جمیع اشیاء به آفتاب عهد الهی روشن؛ یعنی جمیع معهودات از فیض عهد ابهی معهود گردیده. این است اصطلاح اهل بهاء در این عهد جدید که مطابق است با بیان حکمای الهی که فرموده‌اند جمیع موجودات از فیض وجود حق موجود گردیده؛ قوالب و مجالی و مظاهر و الفاظ مختلف و گوناگون، ولکن معانی و حقائق و شراب و رحیق و سلسبیل و می و باده واحد.

هر لحظه به شکل دگری آن بت عیار بر آمد رو کرد نهمان شد

۳

سخن را روی با صاحب‌دلان است.

عهد و میثاق که از قبل گرفته شده است

در ادامه کلام، و در واقع در انتهای این متن، به عهد و میثاق مذکور در کتب سالفه اشاره شده است: "آیا مقصود از عهد قدیم در جمیع الواح و صحف الهیه چه بود و از آیه شریفه "یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی أنعمتُ علیکم و اوفوا بعهدی" (سوره بقره، آیه ۴۰) چه؟ و از "ایای فارهبون" (همان) چه استنباط شده و مقصود از سوره مبارکه "و المرسلات عرفاً فالعاصفات عصفاً و الناشرات نشراً فالفارقات فرقاً فالملقیات ذکرراً" (آیه ۱ به بعد) کیانند؟ حاشا لاریب فی هُداً للمتّقین (بقره، آیه ۲) و دگری و هُدی لأولی الألباب (سوره غافر، آیه ۵۴) فی المبدء و المآب الذّین یعقلون و الذّین یعلمون.

ای "الذّین اوفوا بعهده الله و میثاقه فی یوم الموعود" "یوم الذّی فیهِ طمست النّجوم و فرجت السّما و نسفت الجبال" (مرسلات، آیه ۸ به بعد) "یوم یقوم النّاس" (مطفّین، آیه ۶)، ای ایادی امر، "ملک النّاس" لینصره "ربّ النّاس" (هر دو آیه در سوره ناس) فی سنه الشّداد یوم عسر بعد الفرج الأعظم، ائی یوم طلوع الشّمس الذّکر عن افق العهد لتربّیه النّاس بعد یوم الإلهی و صعود جمال الحقّ الی سماء قدسه الرّفیع المنیع. پس جای آن دارد که سیاره، یعنی ایادی امر، که به دلو طلب و مجاهده یوسف مصر احدیه را در چاه غربت و وحدت بلاناصر و مُعین یافته، به یک لحن و یک صوت و یک نغمه این نغمه بسرایند

بُشری که در بزم وجود رخ یار عیان شد چشم همه روشن

از فجر بقا طلعت دلدار عیان شد چشم همه روشن

امروز که فجر یوم عهد الهی است، خفتگان بالین محورا به بشارت طلوع نیر عهد، صحو و بیداری سزا است؛ چه، هر روزی را روزی مقرر و هر صبحی را صبحی مقرر گردیده." متن کامل نوشته مزبور، اعم از آن که واقعاً لوح حضرت عبدالبهاء باشد یا نوشته یکی از احباء، ذیلاً نقل می شود.

هُوَ النَّاطِرُ مِنَ أَفْقِهِ الْأَعْلَى

قوله تبارک و تعالی، "هل یتوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون". خداوند عالمیان در کتاب مجید، که فرقان بین حق و باطل و نور و ظلمت و علم و جهل است، به صریح بیان مابین دانایان و جاهلان را فرق و تمیز گذارده؛ یعنی انسان را در زمره "یعلمون" و بشر را در سلک "لایعلمون" محسوب فرموده؛ انسان را به مقام "علمه البیان" مفتخر و بشر را در رتبه "الضمم البکم الذین هم لایعقلون" در آورده؛ انسان را از سعه علم خود غنی فرموده و بشر را ضنک معیشت قسمت داده؛ انسان را شراب طهور نصیب فرموده و بشر را زقوم جحیم مقرر داشته؛ انسان را "علی سرر متقابلین یطوفون علیهم ولدان مخلدون بأکواب معلوم و المعارف و قواریر الحکم و الحقائق" جالس نموده و بشر را "علی حفرة الجحیم و درکات الجهیل یشربون ماء الحقد و الحسد و یأکلون لحم البغض و العند" مستقر نموده. انسان را "رحیق مختوم سلسبیل مکتوم" عطا فرموده و بشر را شرور و خمور و خمول مقرر داشته.

جام می و خون دل هر یک به یکی دادند در دائرة قسمت اوضاع چنین باشد

"هل یتوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون؟" انسان را نور عرفان عطا فرموده و بشر را ظلمت حرمان. انسان را به اشراقات آفتاب ایمان منور نموده و بشر را به غیوم تیره انکار مکدر داشته؛ انسان را به خلعت عرفان جمالش مخلّع نموده و بشر را در پس پرده غیب منتظر داشته؛ انسان را به آیه "قد قضت العلامات کلها" واقف نموده و بشر را به حجاب "هل القيامة قامت؟" محتجب؛ انسان را به عرفان کلمه مستغاث و غیاث عارف نموده و بشر را در پس شماره اعداد و علامات معوق و معطل داشته؛ انسان را به تمسک به عهد و میثاق ثابت و مستقر نمود و بشر را به نقض و وهن و اهمال و تأویل و تخدیش مهیا نمود.

"هل یتوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون؟" انسان را به خلعت خلافت "إنا جعلناک خلیفة" سرافراز فرموده و به تاج کرامت "خلق الله الآدم علی صورته" متباهی؛ انسان را مسجود ملک نمود و بشر را مردود فلک فرمود؛ انسان را وارث میراث نبوت و حکمت فرمود و بشر را مستغرق بحر حسرت و غفلت و نکبت نمود؛ انسان را منبع علوم و حکمت و معدن فتوت و شجاعت و مخزن همت و غیرت و مظهر آداب و تربیت فرمود تا چون آفتاب جمال در ظلّ غمام مستور گردد، انسان زادگان چون اقمار منیره و انجم درخشنده در سماء امر متلئلاً و نوار گردند و به قوت نورانیت چنان یکدیگر را متعاضد و متساعد شوند که نه از غمام اثری و نه از ظلل خللی بر اشراق شمس احدیت وارد آید تا اشعه آفتاب عهد چنان غیب و شهود وجود را روشن و منور نماید که از عدم و نقض و نفی جز

اسمی و حرفی نماند. استغفرالله عن ذلک؛ اگر اشراق آفتاب عهد، که مرادف با وجود است و امروز مصطلح از وجود نزد اهل بهاء، آفتاب عهد است بر لفظ عدم و نقض و نفی نمی شد، هرگز به قمیص هستی عارض موجود نبود. فتعالی عن ذلک علواً کبیراً. امروز جمیع اشیاء به آفتاب عهد الهی روشن؛ یعنی جمیع معهودات از فیض عهد ابهی معهود گردیده. این است اصطلاح اهل بهاء در این عهد جدید که مطابق است با بیان حکمای الهی که فرموده اند جمیع موجودات از فیض وجود حق موجود گردیده؛ قوالب و مجالی و مظاهر و الفاظ مختلف و گوناگون، ولکن معانی و حقائق و شراب و ریح و سلسبیل و می و باده واحد.

هر لحظه به شکل دگری آن بت عیار بر آمد رو کرد نهان شد

سخن را روی با صاحب دلان است.

ای "الذین یعلمون" آیا مقصود از عهد قدیم در جمیع الواح و صحف الهیه چه بود و از آیه شریفه "یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی أنعمتُ علیکم و اوفوا بعهدی" چه؟ و از "ایای فارهبون" چه استنباط شده و مقصود از سوره مبارکه "و المرسلات عرفاً فالعاصفات عصفاً و النَّاشرات نشرأ فالفارقات فرقأ فالملقیات ذکرأ" کیانند؟ حاشا لاریبُ فیهِ هُداً للمتّقین و ذکرى و هُدى لأولى الألباب فی المبدء و المآب الذّین یعقلون و الذّین یعلمون.

ای "الذین اوفوا بعهد الله و میثاقه فی یوم الموعود" "یوم الذی فیهِ طمست النجوم و فرجت السّما و نسفت الجبال" "یوم یقوم النّاس" ، ای ایادی امر، "ملک النّاس" لینصره "ربّ النّاس" فی سنة الشّداد یوم عسر بعد الفرج الأعظم، ای یوم طلوع الشّمس الذّکر عن افق العهد لتربیة النّاس بعد یوم الإلهی و صعود جمال الحق إلی سماء قدسه الرّفیع المنیع. پس جای آن دارد که سیاره، یعنی ایادی امر، که به دلو طلب و مجاهده یوسف مصر احدیه را در چاه غربت و وحدت بلاناصر و مُعین یافته، به یک لحن و یک صوت و یک نغمه این نغمه بسرایند

بُشری که در بزم وجود رخ یار عیان شد چشم همه روشن

از فجر بقا طلعت دلدار عیان شد چشم همه روشن

امروز که فجر یوم عهد الهی است، خفتگان بالین محو را به بشارت طلوع نیر عهد، صحو و بیداری سزا است؛ چه، هر روزی را روزی مقرر و هر صبحی را صبحی مقدّر گردیده.

^۱ صورت تغییر یافته ای از آیه ۴۳ سوره اسرا در تعالی خداوند از آنچه که انسانها تصوّر می کنند: "سبحانه و تعالی عما یقولون علواً کبیراً."

^۲ توضیحات جناب دکتر رافتی از جلد پنجم مآخذ اشعار (ص ۳۲۸)، با تلخیص، نقل می شود:

شعر "هر لحظه به شکل..." مطلع مستزادی است که به نام مولوی شهرت یافته است. این مستزاد را از جمله نیکلسن در کتاب "اسلام و تصوّف" (ص ۱۳۸-۱۳۶) به نام جلال الدین رومی نقل نموده که چند بیت اول آن چنین است:

دل برد و نهان شد	هر لحظه به شکلی بت عیار در آمد
گه پیر و جوان شد	هر دم به لباس دگر آن یار بر آمد
غواص معانی	گاهی بدل طینت صلصال فرورفت
زان پس بجانان شد	گاهی ز تک که گل فخر بر آمد
آن دلبر زیبا	منسوخ چه باشد چه تناسخ بحقیقت
فتان زمان شد	شمشیر شد و از کف کرار بر آمد
از بهر تفرج	می گشت دمی چند برین روی زمین او
تسبیح کنان شد	عیسی شد و برگنبد دوار بر آمد
خود رفت بکشتی	گه نوح شد و کرد جهانی بدعا غرق
آتش گل از آن شد	گه گشت خلیل و زد دل نار بر آمد
روشن کن عالم	یوسف شد از مصر فرستاد قمیصی
تا دید عیان شد	از دیده یعقوب چو انوار بر آمد

(اسلام و تصوّف، ص ۱۳۶)

استاد جلال الدین همائی در مقدمه‌ای که بر دیوان غزلیات شمس تبریزی مرقوم نموده‌اند (ص ۱۰۱-۱۰۲) ابیات فوق را از "گوینده رومی تخصّص" دانسته و انتساب آن را به جلال الدین محمّد مولوی مردود شمرده‌اند. توضیحات محمّد رضا شفیع کدکنی نیز در پاورقی صفحه ۲۲۹ کتاب تصوّف اسلامی مُشعر بر آن است که هرچند مستزاد فوق به نام مولوی شهرت یافته ولی این شعر از او نیست.^۳ مصرع مزبور از سعدی است که در یکی از قصاید خود می‌گوید:

سخن را روی در صاحب‌دلان است
 نگویند از حرم إلا بمحرم (کلیات سعدی، ص ۴۶۸)

مولوی نیز همین مضمون را در مثنوی آورده است که:

دل نباشد آن که مطلوب گِل است
 این سخن روی با صاحب‌دل است (مثنوی طبع جعفری، ج ۴، ص ۷۰۳)

^۴ ایادی امرالله در امر بهائی کسانی هستند که به نشر نفعات الله، نطق به براهین الهیه و ابلاغ دیانت الهی و ترویج شریعت خداوند و انقطاع از غیر خداوند و زهد و پرهیزگاری در دنیا و مشتعل کردن نار محبت الله در دل و جان بندگان خداوند می‌پردازند. اما معنی ایادی امر در این دور به انحاء گوناگون بیان شده است. به چند مورد اشاره می‌شود:

یکی از معانی "ایادی امرالله" مفهوم عامّ است. حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرمایند، "جمال مبارک ریشه اوهام را کند. ایادی امر در این ظهور به اسم و لقب وارث نیستند. بلکه نفوس مقدّسه‌ای هستند که آثار تقدیس و روحانیتشان در قلوب نفوس ظاهر شود و دلها به حُسن اخلاق و نیت و عدالت و انصافشان مجذوب گردد. نفوس، خود، شیفته اخلاق ممدوحه و صفات مرضیه آنها شود، وجوه، خود، متوجّه شیم و آثار باهره ایشان گردد. نه لقبی است که به هر که خواهند بدهند نه مسندی است که هر که بخواهد وارث شود. ایادی امر دستهای حقّند. پس هر که ناصر و خادم کلمه الله است، او دست حق است. مراد این معنی است نه لفظ و عبارت. هر کس فانی تر است در امرالله مؤیدتر است و هر کس خاضع تر مقرب تر" (مائده آسمانی، ج ۲، ص ۱۳).

شاید حضرت عبدالبهاء در این بیان مبارک ناظر به بیان حضرت بهاء الله باشند که (در صفحه ۱۵۴ جلد دوم لثالی الحکمة) می‌فرمایند، "یا اهل البهاء قد جرى كوثر الحيوان لأنفسكم، أن اشرىوا منه باسمي رغماً للذين كفروا بالله مالک الأیان. قد جعلناکم آیادی الأمر، أن انصروا المظلوم إنه ابتلى بين أيدي الفجار. إنه ينصر من نصره ويذكر من ذكره."

در بیان دیگری از قلم حضرت بهاء الله چنین نازل، "وجود از کلمه الله موجود و کلمه الله از ظهور ظاهر؛ اوست کتاب مبین و حصن متین ... امروز حکم میت بر کل صادق مگر نفوسی که عقبه اسماء ایشان را از خالق اشیاء منع ننمود؛ دیدند و شنیدند و به یقین مبین قصد بحر معانی نمودند. ایشانند ایادی امرالله و مطالع استقامت و اقتدار... (یادنامه مصباح منیر، ص ۲۰۰).

اما معنی دیگر مفهوم خاص است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "از ایادی سؤال نموده بودید. ایادی نفوسی هستند که از قلم اعلی تعیینشان صادر و یا از قلم عبدالبهاء به این خطاب مخاطب و به این عنوان مشرف گشتند. هر یک بر میثاق الهی ثابت، این عنوان در حق او صادق" (رحیق مختوم، ج ۱، ص ۲۰۵ / مائده آسمانی، ج ۲، ص ۱۳).

اما درباره صفات ایادی امرالله در لوحی از قلم جمال مبارک چنین نازل، "اصلی و اسلم و اکبر علی انجم سماء عرفانک و ایادی امرک اللذین طافوا حول إرادتك و ماتکلموا إلا بإذنک و ما تشبثوا إلا بذلیک... أولئک عبادُ شهدت بخدمتهم و نصرتهم و قیامهم و ذکرهم و ثنائهم کتبک و زبرک و صحفک و الواحک و بهم نصبت أعلام توحیدک فی مُدنک و دیارک و رایات تقدیسک فی مملکتک. أولئک لم یسبقوک بالقول فی أمر من الأمور. قد کانت آذانهم مترصدة لإصغاء أوامرک و عیونهم منتظرة لأنوار وجهک. أولئک عبادُ مکرمون، أولئک عبادُ فائزون. أولئک عبادُ قائمون. یصلین علیهم أهل الملک و الملکوت و أهل الفردوس و الجبروت و عن ورائهم لسان عظمتک. لک الحمد یا إلهی با أیدتئی علی ذکرهم و ثنائهم و علی ما هم علیه فی أمرک و فی آیامک لا اله إلا أنت المُحصی المحيط العلیم" (پیک راستان، ص ۷۴).

در بیان دیگری از قلم اعلی نازل، "این خادم فانی از حق باقی سائل و آمل که اولیاء را، یعنی نفوسی که ایادی امرند و به طراز تبلیغ مزینند و بر خدمت امر قائم، موفق فرماید بر آنچه که سبب اعلاء کلمه اوست" (همان، ص ۱۳۷).

مورد دیگر مربوط به پیش‌بینی جمال مبارک در خصوص دورانی است که حضرات ایادی امرالله مسئول اداره جامعه می‌شوند؛ یعنی زمانی که مرکز تبیین و تشریح در جامعه وجود ندارند. چون این موضوع به حضرات ایادی منتخب حضرت ولی امرالله مربوط می‌شود، در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

وظائف ایادی امرالله نیز در یکی از الواح حضرت عبدالبهاء ذکر شده است: "وظائف اصلیه ایادی امرالله تألیف کتب مفیده و رسائل بدیعه در اثبات الوهیت و وحدانیت و حقیقت مظاهر مقدسه است، علی الخصوص در این آیام به قواعد فلسفی و طبیعی و دلائل عقلی و براهین منطقی. زیرا اکثر اهل عالم از منقول دور و به معقول متشبث و مقتنع و مسرور" (مائده آسمانی، ج ۹، ص ۳۶).

ایادی امرالله همان علماء فی البهاء هستند که در (بند ۱۷۳) کتاب اقدس با عبارت "یا معشر العلماء فی البهاء" ذکر شده‌اند. حضرت ولی امرالله درباره این بیان مبارک می‌فرمایند، "علماء در این کور مقدس در یک مقام ایادی امرالله و در مقام دیگر مبلغین و ناشرین امر که در سلک ایادی نباشند ولی رتبه اولی را در تبلیغ حائز. مقصود از امراء (فی البهاء) اعضاء بیت العدل محلی و ملی و بین‌المللی است" (یادداشت ۱۸۳ در منضمات کتاب اقدس).

° مقصود از سنه شداد، صعود جمال ابهی است. حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرمایند، "لوح سنه شداد که سنه صعود است نازل گشت و در جمیع اطراف منتشر شد" (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، ص ۱۷۶). در لوح فتنه، نازل از قلم جمال مبارک در بغداد، نیز ذکر "سنه شداد" شده که پیش‌بینی قیام ازل علیه حضرت بهاء‌الله است. در این لوح می‌فرمایند، "کلّ ذلک من ظهور هذه الفتنة الأعظم التي يظهر عن هذا الشطر المهيم الأقدم وقد هبت ارياحها حينئذ فيأتي عن قريب في سنة الشداد و يأخذ كلّ من في البلاد..." (مانده آسمانی، ج ۴، ص ۲۶۴)

۶ اشاره به آیه مبارکه در قرآن کریم (یوسف، آیه ۲۰) است که می‌فرماید: "وجئت سیارة فأرسلوا واردهم فأدلی دلوّه..." (مضمون به نقل از تفسیر صفی: و آمدند کاروانیان؛ پس فرستادند آب آورشان را پس فرو نهاد دلوّش را به چاه...). داستان حضرت یوسف است که برادرانش در چاه انداختند. وقتی که پیشرو کاروانیان بیامد و دلو در چاه انداخت، او را بیافت و از ته چاه به اوج ماه رساند. واژه "وارد" را فرهنگ لاروس اینگونه ترجمه می‌کند: (فاعل): بر آب آینده؛ دلیر و شجاع؛ پیشی جوینده؛ پیشرو «فأرسلوا واردهم»: پیشرو خود را فرستادند» (قرآن) - راه؛ موی بلند و فروهشته...